

در الگوی پیشرفت غربی، دانشی که با افزایش قدرت و ثروت همراه است و از رهگذر تسلط بر طبیعت کسب می‌شود، اهمیت فراوان دارد. چنین دانشی موجب خوشبختی انسان و جامعه است و بهترین گونه رفاه را برای او به‌وجود می‌آورد. بر این اساس، الگوی پیشرفت بومی مطرح نیست و جهان فرهنگی کشورها و ملت‌ها اهمیت چندانی ندارد. شریعتی از الگوی پیشرفت غربی انتقاد می‌کند. او می‌کوشد باتوجه به لایه‌های معرفتی و فرهنگی در جامعه ایران و برای حل مسائل و تأمین نیازهای آن، الگوی پیشرفت جدیدی بنیان گذارد. در این راستا، راه برون‌رفت از محدودیت‌های موجود در الگوی پیشرفت غرب را انکار فن و عقل ابزاری نمی‌داند؛ بلکه راه‌حل را در تدوین الگوی پیشرفت جدیدی می‌داند که علاوه بر خرد ابزاری، سایر ابعاد عقل را که اسلام بر آن‌ها مهر تأیید زده است، به رسمیت بشناسد. در این الگو، همچنین توجه به تاریخ و فرهنگ هر جامعه مبنای قرار می‌گیرد. الگوی اسلامی شریعتی، برای پیشرفت، «امت» نام دارد که کاملاً عینی و دست‌یافتنی و نیز راهکار نجات‌بخش بشر است. «کتاب» و «ترازو» و «آهن» سه رمز پیشرفت در اسلام است. علاوه بر این، از نگاه او، پیشرفت به معنای خوداندیشی و بازگشت مستمر به خویشتن مذهبی و ملی و به‌کارگیری همه وجوه عقلانیت است.

الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی از منظر شریعتی

غلامرضا جمشیدیها

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

حمزه نوذری

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران
(نویسنده پاسخگو) nozari56@yahoo.com



مقدمه

در نگاهی کلی، می‌توان نظریه‌های رایج دربارهٔ توسعه و پیشرفت از منظر متفکران داخلی را به دو دسته عمده تقسیم کرد: دسته اول، کسانی هستند که الگوی رایج در پیشرفت تمدن غربی را تنها الگوی پیشرفت مقبول می‌دانند و برای آن، قواعد و معیارهای عام قائل‌اند. در نزد اینان، ملتی که خواهان پیشرفت و رفاه است، چاره‌ای جز تبعیت از این الگو ندارد. برای تحقق این نوع توسعه، تخریب سنت‌ها و باورهای ملی و مذهبی، کمترین هزینه‌ای است که باید پرداخت. چنین اندیشه‌ای بر آن است که هویت ملی و دینی ایرانیان و باورهای فرهنگی جامعه ایرانی منطبق با هویت جهانی نیست. به عبارتی، ایرانیان نتوانسته‌اند بین هویت ملی و دینی با هویت جهانی نسبتی معقول برقرار کنند. «لذا بدون آماده‌سازی‌های فرهنگی و بدون تحول شخصیت ایرانی، نه خصوصی‌سازی اقتصادی میسر خواهد بود و نه توسعهٔ سیاسی علمی» (سریع‌القلم، ۱۳۸۲: ۱۶). این دیدگاه، توسعه‌نیافتگی ایران را مفروض می‌پندارد و بر این اساس، خواستار حذف هرگونه مانع برای دستیابی به الگوی پیشرفت غربی است. در این مجال، قصد نقد این رویکرد را نداریم؛ هرچند نظریه‌پردازان دسته دوم، اندیشه‌های خود را در واکنش به این گروه مطرح و نقدهای سازنده‌ای بر آن وارد کرده‌اند.

دسته دوم، اندیشمندانی هستند که صلاحیت توسعهٔ غربی را زیر سؤال می‌برند. آنان توسعه را سرابی ویرانگر می‌دانند که نه تنها آرامش و سعادت برای انسان به بار نمی‌آورد، بلکه موجب بحران‌های فزاینده‌ای می‌شود که حیات مادی و معنوی انسان را تهدید می‌کند. آنان معتقدند تکنولوژی جدید، در تمدن غرب، ابزار نیل به اهداف است و به دلیل خصلت‌های ذاتی خود، انسان را در معرض نابودی قرار می‌دهد. اندیشمندانی همچون نصر که امروزه، به سنت‌گرایان موسوم‌اند، در دسته اخیر قرار می‌گیرند و منتقدان جدی الگوی پیشرفت غربی و تکنولوژی حاصل از آن هستند. نصر معتقد است مشکل اصلی در غرب جدید این است که معرفت‌های گوناگون بشری را به نفع معرفت‌شناسی حسی و تجربه‌گرا ترک کرده‌اند. «معرفت‌شناسی حس‌گرا و تجربه‌باور که بر افق انسان غربی در عصر جدید سیطره یافته است، در ارجاع و فروکاستن واقعیت به جهانی که به تجربهٔ حواس درآید، موفق بوده و از این‌رو، معنای واقعیت را محدود کرده است. پیامد این دگرگونی در معنای واقعیت، دست‌کمی از امر فاجعه‌آمیز ندارد و خداوند را و درواقع، تمام ساحت‌های معنوی وجود را به مقولهٔ امور انتزاعی و سرانجام به امور غیرواقعی ارجاع و تحویل می‌کند» (نصر، ۱۳۷۹: ۳۱). راه‌حل این گروه، درزمینهٔ معضلات و بحران‌های حاصل از الگوی پیشرفت غربی، در بیان نصر، کاملاً روشن است: «به علم و فناوری، یکسره خاتمه بخشیده شود» (نصر، ۱۳۷۹: ۱۳۹). البته ناگفته نماند که انتقاد از تمدن غربی، خاص متفکران جهان‌سومی نیست؛ بلکه انتقاد از تمدن غربی و به‌ویژه تکنولوژی و عقل‌ابزاری آن، ابتدا بین خود غربیان آغاز شد. هایدگر، متفکران مکتب فرانکفورت، فوکو و... نقدهای کوبنده‌ای به عقلانیت ابزاری غرب وارد کردند. به‌عنوان مثال، مارکوزه (۱۳۵۰) می‌نویسد: «تکنولوژی، ناشی از علاقه به تأمین نیازهای راستین بشر نیست، بلکه محصول استعمار و بردگی انسان‌هاست» (مارکوزه، ۱۳۵۰: ۷).



گفتیم که هم متفکران غربی و هم متفکران جهان سوم، از تمدن غربی و دستاوردهای آن، انتقاد و مضرات تکنولوژی را به روشنی بیان کرده‌اند. حال پرسش این است که برای کشورهایی که به دنبال پیشرفت از نوعی دیگرند، چه راه‌حلی پیش‌بینی می‌شود؟ آیا خاتمه علم و فناوری، یکسره امکان‌پذیر است؟ راه‌حل چیست؟ چگونه می‌توانیم در عین پیشرفت، هویت دینی و ملی خود را حفظ کنیم؟

رجوع اندیشمندان مسلمان به بسترهای فرهنگی خود و ارائه نظریات متناسب با آن، در راستای پیشرفت، یکی از نیازهای جامعه اسلامی بوده است. در این میان، اندیشمندی همچون شریعتی به ویژگی‌های ممتاز کشورهای جهان سوم که اغلب در استعمار فرهنگی و وابستگی فکری و اقتصادی بودند، توجه کرده‌اند که با وجه دینی و مسائل خاص کشورهای اسلامی همراه بوده است. شریعتی، به‌عنوان متفکری مسلمان، متأثر از تعلیمات اسلامی بوده و فضای فرهنگ اسلامی و مذهب شیعه تأثیرات عمیقی بر شیوه تفکر او به‌جا گذاشته است. وی به دلیل فضای اجتماعی حاکم بر جامعه ایران در آن زمان و نیز گرایش مطالعاتی خود، درخصوص مفهوم‌سازی پیشرفت واقعی، مبدع مفاهیم جدیدی بوده است. هم‌اکنون، بازخوانی چنین مفاهیمی در تدوین الگوی پیشرفت درون‌زا راهگشاست. به‌طور کلی، موضوع محوری برای شریعتی، درک هرچه بهتر و عمیق‌تر مبنای دینی، از سویی و درک اصول فکری و فلسفی تمدن غرب از سویی دیگر، به‌منظور دستیابی به الگویی جدید با مبنای اسلامی و ایرانی است. اندیشه شریعتی، از حیث انتقاد از تکنولوژی غربی، همانند سنت‌گرایان است و این سوئیه تمدن غربی را به‌حق و جدی نقد کرده است؛ اما تفاوت شریعتی با سنت‌گرایان در این است که می‌کوشد نشان دهد چگونه می‌توان، با حفظ مؤلفه علم و عقلانیت ابزاری، به الگوی بدیلی اندیشید که نجات‌بخش همه افراد بشر باشد؛ بنابراین رویکرد شریعتی به پیشرفت، ویژگی‌های خاص خود را دارد. وی نه مانند برخی، تبعیت از الگوی غربی را برای پیشرفت می‌پذیرد و نه پیشرفت را در کنار گذاشتن کامل این الگوی غربی می‌داند. هدف از این نوشتار، آشنایی بیشتر با دیدگاه شریعتی درخصوص الگوی اسلامی ایرانی برای پیشرفت است. این هدف را با پاسخ‌گویی به سؤالات زیر پیگیری می‌کنیم:

- الگوی پیشرفت در کشورهای غربی با چه چالش‌هایی مواجه است؟
- چگونه می‌توان از جوه مختلف عقل برای پیشرفت حقیقی استفاده کرد؟
- هویت اسلامی و ایرانی چه رهنمودهایی برای پیشرفت دارد و با تکیه بر چه مفاهیمی به‌دست می‌آید؟

چارچوب نظری

آنچه تحت عنوان پیشرفت، به‌ویژه تا دو دهه اخیر، در کانون توجه نظریه‌پردازان قرار گرفته، غالباً توسعه اقتصادی یا به بیان دقیق‌تر، رشد اقتصادی (افزایش درآمد سرانه، کاهش فقر، بیکاری و...) بوده است. این نگرش را به تعبیر هابرماس می‌توان عقلانیت ابزاری نامید (نک: هابرماس، ۱۳۸۰). درحقیقت، الگوهای پیشرفت، فقط به بعد مادی در حیات انسان توجه



کرده و در نتیجه، از بعد معنوی حیات انسان غافل مانده است. یک‌سونگری به پیشرفت، قطعاً عواقب سوئی دارد. چنین نگرشی به از خودبیگانگی و پوچی انسان می‌انجامد، بی‌آنکه انسان و انسانیت او شکوفا شود و پیشرفت واقعی صورت گیرد. جامعه‌شناسانی همچون مارکس، وبر، دورکیم و... در نقد چنین پیشرفتی، به مفاهیمی همچون از خودبیگانگی و قفس آهنین و ناهنجاری اشاره کرده‌اند. بر این اساس، بسیاری از مشکلات کنونی بشر ناشی از توجه صرف به ابعاد اقتصادی و مادی پیشرفت است. نتیجه اینکه، توجه به بعد مادی و اقتصادی پیشرفت کافی نیست و توجه به ابعاد معنوی و انسانی، لازمه هر الگوی پیشرفت به‌شمار می‌رود. شریعتی کوشیده است در تدوین الگوی پیشرفت، رابطه‌ای متقابل میان اهداف معنوی و مادی، برقرار کند؛ یعنی پاسخ‌گویی به نیازهای مادی با توجه به اهداف معنوی صورت می‌گیرد. بر این اساس، الگوی توسعه غربی با الگوی پیشرفتی که شریعتی مطرح می‌کند، تفاوت‌های اساسی دارد. در الگوی توسعه غربی، توجه‌نکردن به معنویت و کرامت انسانی و سرسپردگی انسان در برابر تکنولوژی و ماشین به‌خوبی مشهود است؛ درحالی‌که از نظر شریعتی، در اسلام، گونه‌ای هم‌گرایی و همسویی بین معنویت و پیشرفت مادی وجود دارد و باعث می‌شود فعالیت‌های اقتصادی و توسعه، جهت و هدفی معقول پیدا کند. شریعتی الگوی توسعه غربی را نمی‌پذیرد و آن‌را برای هیچ‌یک از کشورهای درحال توسعه پیشنهاد نمی‌کند؛ چراکه چنین الگویی با پیش‌فرض‌ها و تعریف‌های مادی از انسان و جامعه و تاریخ همراه است. این الگو افراد جامعه را به تدریج با ارزش‌ها و اهداف غربی هماهنگ می‌کند و آنان را در تمدن غربی، مصرف‌کننده بار می‌آورد.

مفهوم پیشرفت و توسعه از دیدگاه شریعتی، ممکن است با مفهوم کنونی توسعه در دنیا وجوه مشترکی داشته باشد؛ اما در الگوی پیشنهادی وی، واژه توسعه و پیشرفت معنای خاص خودش را دارد. در الگوی توسعه غربی، تأکید بر اصالت اقتصاد و ثروت و رفاه به هر قیمت است. سایر جنبه‌ها از جمله معنویت و عدالت نیز صرفاً ابزاری برای کسب سود بیشتر است؛ اما الگوی پیشرفتی که شریعتی در نظر دارد، مبتنی بر تمامی وجوه است و هدف آن صرفاً اقتصادی و مادی نیست. این الگو دارای ارزش‌هایی است که با ارزش‌های غربی ناسازگار است. وی معتقد است برای همه کشورهای الگوی واحدی وجود ندارد و پیشرفتی که جامعه اسلامی ایرانی به آن نیاز دارد، گونه دیگری است؛ هرچند که این دو الگو نقاط مشترکی نیز دارد.

الگوی پیشرفت سه بخش اصلی دارد: ارائه تعریفی مشخص از این مفهوم، ترسیم غایت و هدف آن و تمهید ابزار و شرایط مناسب برای نیل به آن. بر این اساس، الگوی پیشرفت چیزی نیست جز دیدگاهی منسجم و مفصل که هر سه جنبه فوق را دربرمی‌گیرد. با مطالعه آثار شریعتی می‌توان به الگوی پیشرفت منسجمی دست یافت. او معتقد است عقلانیت ابزاری نمی‌تواند غایات و اهداف پیشرفت تعریف و تعیین کند. به عبارت دیگر، تعیین غایات و اهداف پیشرفت خارج از آن صورت می‌گیرد. شریعتی مخالف تلاش‌هایی است که با بدیهی و عام‌دانستن معنا و هدف پیشرفت، آن‌را به بحثی علمی و تکنیکی تقلیل می‌دهد. وی در سراسر آثار خود، سعی دارد این غفلت از بنیان‌های فلسفی و دینی پیشرفت و عرضه آن، تنها در



پوشش علم را نمایان سازد. چارچوبی که شریعتی برای تدوین الگوی پیشرفت مادی و معنوی پیشنهاد می‌کند، برپایه تفکیک و تمایز میان دو مفهوم ترقی و تکامل است:

«ترقی و تکامل دو مفهوم متفاوت است. ترقی مترادف با توسعه مادی و اقتصادی و تکامل مترادف با تصاعد است. ترقی، بیشتر مفهومی کمی است و تکامل، کیفی. ترقی، بیشتر به قدرت و امکانات انسان عنایت دارد و تکامل، به حقیقت و صفات وجودی وی. ترقی مفهومی اعتباری و خارجی است و تکامل، اصالی و ذاتی. ترقی از رشد جامعه حکایت دارد و تکامل از انسان» (شریعتی، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

براین اساس، شریعتی الگوی پیشرفت غربی را مترقی می‌داند و نه متکامل؛ از این رو هدف فرضی یا همان پیشرفت ایدئال، در نزد وی، زمانی است که هر دو مفهوم ترقی و تکامل تحقق پیدا کنند. بنابراین، شریعتی به تداوم جریان پیشرفت در همه زمان‌ها اعتقاد دارد. او جریان پیشرفت غرب را از برخی جنبه‌ها می‌پذیرد؛ اما در عین حال، آن را ایدئال و مناسب نمی‌داند. وی معتقد است کشورهای در حال توسعه باید درصدد تدوین الگوی پیشرفت جدیدی باشند. شریعتی این مدعا را نمی‌پذیرد که الگوی پیشرفت همانند علم و تکنولوژی، امکان اخذ و اقتباس دارد و صرفه و صلاح ملل عقب‌مانده، وارد کردن این الگوهاست. وی هم در تعریف توسعه، هم در تعیین غایات و وجه ابزاری و عملیاتی در الگوی پیشرفت، نقش دین را پررنگ می‌کند. او برای دستیابی به این منظور، ابتدا چالش‌های الگوی پیشرفت غربی را بیان می‌کند و سپس، مؤلفه‌های الگوی پیشرفت مدنظر خود را برطبق سنت اسلامی و ایرانی روشن می‌سازد.

تحلیل الگوی پیشرفت در تمدن غرب و بیان چالش‌های آن

شریعتی، در آثار خود، الگوی پیشرفت غرب را از زوایای مختلفی ارزیابی و آن را نقد می‌کند. در نگاه اول، این انتقادات پراکنده و نامنسجم به نظر می‌رسد؛ اما با تعمق در نوشته‌های وی، می‌توان چالش‌های تمدن غرب را در دو دسته کلی قرار داد: ۱. چالش عقلانیت ابزاری؛ ۲. چالش معنا.

۱. چالش عقلانیت ابزاری در تمدن غربی

شریعتی، عقل را دارای دو بعد می‌داند: «یک وجه آن راسیون است که توانایی درک واقعیت عینی و خارجی را دارد و این، همان عقل حسابگر است و علوم نیز از دستاوردهای همین عقل است. وجه دیگر نیز رزن^۱ است که با آن، حقیقت‌ها و زیبایی‌ها و ارزش‌ها درک می‌شود و پرستش خداوند و فداکاری و ایثار نیز با همین وجه از عقل صورت می‌گیرد. اگر این دو وجه از عقل در کنار هم باشد، سعادت بشری تأمین می‌شود؛ وگرنه عقل حسابگر و ابزارساز هرچند موجب رشد و پیشرفت مادی می‌شود، وجوه بسیاری را نیز در انسان تضعیف می‌کند» (شریعتی، ۱۳۵۹: ۱۱ تا ۱۲). از این منظر، شریعتی علم مدرن را حاصل عقلانیت ابزاری می‌داند



و آن را نقد می‌کند. او معتقد است یکی از عوامل دورشدن انسان از خویشتن، همین معنای پوزیتیویستی از علم است «چون به چگونه زیستن انسان، نه چرا زیستن می‌پردازد و هدفش مسلط کردن آدمی بر طبیعت و هرچه قدرتمند کردن انسان است» (شریعتی، ۱۳۵۹: ۲۱۵).

جهت‌گیری اصلی، در عقلانیت ابزاری، به خدمت‌گرفتن طبیعت و مسلط‌شدن بر آن است. جمله معروف فرانسیس بیکن «دانایی توانایی است» ناظر به همین معنا از عقل است. کنش‌های عقلانی و معطوف به هدف در دیدگاه ماکس وبر نیز ناشی از عقلانیت ابزاری است. تکنولوژی و صنعت و... از نتایج غلبه این معنا از عقل است. هابرماس عقلانیت ارتباطی را در مقابل چنین عقلانیتی مطرح می‌کند و راه‌حل‌هایی از سیطره عقلانیت ابزاری را در ارتباط آزاد کنشگران می‌داند. شریعتی ضمن نقد عقلانیت ابزاری، از عقلانیتی سخن می‌گوید که از جنس عقلانیت ارتباطی نیست؛ بلکه عقلانیت در نزد وی، ناظر به معرفت حق و حقیقت ازلی و ابدی است. از نظر شریعتی، راه برون‌رفت از الگوی پیشرفت غرب، انکار و نفی عقلانیت ابزاری نیست؛ کما اینکه گاه پیشرفت غرب را ستایش کرده است. وی افراد معتصب در زمان خود را که در برابر تمدن، نه مطلق می‌گفتند، نکوهش کرده و بر ضرورت اقتباس صنعت و تکنولوژی از غرب تأکید کرده است. وی معتقد است راه خروج از بحران دنیای مدرن و رسیدن به پیشرفت درون‌زا، پذیرفتن و به رسمیت شناختن سایر ابعاد عقل از دیدگاه اسلام است. با همین طرز فکر، شریعتی پیشرفت در غرب را که ناشی از تأکید بر یک وجه از عقل (راسیون) است، رد می‌کند و معتقد است معنای زندگی در پرتو وجه دیگر عقل (رزن) به دست می‌آید. وی هرگونه حرکت غیرمعنوی به سمت پیشرفت را نشانه از خودبیگانگی می‌داند. دیدگاهی وجود دارد مبنی بر اینکه تمدن و فرهنگ، یکی است و آن هم، فرهنگ و تمدن غرب است. شریعتی این دیدگاه را رد می‌کند و هدف نهایی آن را غارت اقتصادی می‌داند.

۲. چالش معنا و دورشدن از سرمشق معنویت

اومانیسیم (انسان‌باوری) شکل گرفته از دوران رنسانس، انسان را به بعد زمینی‌اش فروکاست و اندیشه و ذهنیت او را در همین دنیا محبوس ساخت. از این رهگذر، مفاهیمی همچون کمال و معنویت و ارتباط با مبدأ و مقصد حقیقی‌اش را به موضوعاتی فهم‌ناپذیر تبدیل کرد. سرگشتگی و اضطراب انسان‌ها و نیز استثمار نوع بشر محصول چنین رویکردی است. در الگوی پیشرفت غربی، اندیشه فردا و آینده‌باوری خاستگاه هر فرد و جامعه است و گذشته، به قول ولتر، «چنان است که گویا وجود نداشته است» (بومر، ۱۳۸۲: ۱۱۸). شریعتی، پیشرفت را ایمان به آینده مطلوب تعریف می‌کند (شریعتی، ۱۳۵۹: ۲۲۰)؛ اما رویه او در این زمینه کاملاً با تمدن غربی متفاوت است.

مهم‌ترین نقد شریعتی به تمدن جدید در غرب این است که الگوی غربی بعد معنویت را در نظر نمی‌گیرد و در نتیجه، معنای انسانیت از این تمدن رخت بر بسته است. «اصولاً رنج و پریشانی تمدن جدید معلول نداشتن سرمشق معنویت و سرشت انسانی است» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۴۰). «تاریخ و جغرافیا هم شاهد است که زیر شعار پیشرفت، همیشه این حقیقت و



عدالت و حق بوده است که پایمال شده و از یاد رفته است. این مردم گرسنه، غارت شده و اسیر بوده‌اند که قربانی شده‌اند. چه بسا ارزش‌های انسانی که در زیر اربابه بی‌رحم پیشرفت که شتابی جنون‌آمیز گرفته و هرچه بر سر راه خویش می‌بیند، لگدمال می‌سازد، له شده و مسخ و محو گشته است» (شریعتی، ۱۳۶۹: ۱۸۹ تا ۱۹۰).

شریعتی الگوی پیشرفت غرب را تک‌بعدی می‌داند و معتقد است سرشت انسانی در آن، جایی ندارد. وی چهار مفهوم ترقی، تکامل، تجدد و تمدن را از هم متمایز کرده و در ذیل این مفاهیم، تمدن غربی را نقد می‌کند. او ابتدا برای توضیح و فهم بیشتر پیشرفت و ایدئال نبودن نوع غربی آن، دو مفهوم ترقی و تکامل را از هم جدا می‌کند: «تفکیک دو مفهوم ترقی و تکامل از هم و تمایز میان آن دو، این امکان را به او می‌دهد که نظام کنونی غرب را در راستای معرفی انسان مترقی و نه در راستای تربیت انسان کامل بداند.

شریعتی پیشرفت را دستیابی به تجدد نمی‌داند و تجدد و تمدن را هم‌راستا نمی‌پندارد. از نظر وی، حساس‌ترین و بلکه حیاتی‌ترین مسئله‌ای که امروزه، باید برای ما مطرح بشود، ولی متأسفانه تاکنون مطرح نشده، مسئله تجدد است که امروزه، در همه جامعه‌های غیراروپایی و همچنین در جامعه اسلامی با آن روبه‌رو هستیم. نیز «طرح اینکه تجدد با تمدن چه رابطه‌ای دارد، آیا مترادف تمدن است یا هیچ‌گونه رابطه‌ای با هم ندارند، ولی متأسفانه به نام تمدن، تجدد را به‌خورد جامعه‌های غیراروپایی داده‌اند» (شریعتی، ۱۳۷۰: ۳۶۱ تا ۳۶۲).

شریعتی معتقد است که غرب، فرهنگ و تمدن و مذهب در کشورهای شرقی را نفی می‌کند. همچنین غرب این نحوه تفکر را القا می‌کند که فرهنگ اروپایی برتر است و همه جوامع برای رسیدن به تمدن باید همرنگ آن شوند. از این طریق، غرب توانسته است تجدد را به نام تمدن رواج دهد و کشورهای شرقی را مصرف‌کننده کالاهای غربی سازد. برای فهم الگوی پیشرفتی که شریعتی در نظر دارد، لازم است تفاوت دو مفهوم تجدد و تمدن را کامل روشن کنیم. وی در تمایز این دو مفهوم می‌نویسد:

«تجدد به‌سادگی در مدت کوتاهی میسر است؛ مثلاً فرد یا جامعه‌ای را در مدت کوتاه می‌توان به‌کلی متجدد کرد. کافی است فقط نوع مصرف جامعه را نو کنیم؛ ولی ایجاد تمدن و ساختن انسان متدین بدین سادگی نبوده و در مدت کوتاه، امکان‌پذیر نیست. برخلاف تجدد، تمدن را در مصرف و نمود و تجمل نمی‌توان یافت؛ بلکه تمدن را باید در مقوله‌های زیر جست‌وجو کرد: بینش، تفکر، جهان‌بینی، درجه لطافت و عمق احساس، روابط انسانی و اخلاقی، نظام ارزش‌ها، قدرت، غنای فرهنگ، هنر، استعداد، خلاقیت، تحلیل، انتخاب و اقتباس. تجدد را می‌توان همچون کالایی از خارج وارد کرد؛ اما تمدن کالای وارداتی نیست که بتوان به‌سرزیمینی آورد؛ بنابراین تمدن، ساختنی است و با خودسازی و خوداندیشی و انقلاب در تفکر، نگاه، بینش، تعقل و احساس پدید می‌آید. تجدد از طریق تقلید به‌سرعت تحقق می‌یابد؛ اما تمدن درست خلاف آن، گونه‌ای خودجوشی و آزاد از تقلید و رسیدن به مرز آفرینندگی است (شریعتی، ۱۳۵۷: ۱۴۱ تا ۱۴۴).



بر این اساس، مدل تحلیلی شریعتی از بیان تمایز میان چهار مفهوم فوق به شکل زیر است:

جامعه		انسان		مدل تحلیلی شریعتی
		تکامل	ترقی	
متجدد	متمدن			
		*	*	الگوی پیشرفت غربی
		*	*	الگوی پیشرفت حقیقی

از نگاه شریعتی، تمدن و پیشرفت در راستای تکامل و به نوعی هم‌معناست. پیشرفت، در نزد وی، بیشتر موضوعی فرهنگی است. تحول در بینش و تفکر (جهان‌بینی) تعمیق روابط انسانی و اخلاقی و نیز گسترش نوآوری و خوداندیشی است. از نظر شریعتی، مؤلفه‌های ذکر شده، هم هدف پیشرفت و هم لازمه آن است. تئوری پیشرفت نوسازی، نهایت پیشرفت و توسعه را مصرف انبوه می‌داند؛ حال آنکه شریعتی معتقد است مصرف‌گرایی جهتی عکس با پیشرفت دارد. در نگاه وی، مصرف‌گرایی نه تنها نشانه پیشرفت نیست، بلکه دامی برای گرفتار شدن در دام توسعه‌نیافتگی و تقلید محض از غرب است. بنابراین، راه رسیدن به پیشرفت از مسیر تجدد (مصرف‌گرایی) نمی‌گذرد؛ کما اینکه در ایران، در زمان پهلوی، از راه تجدد به پیشرفت نرسیدیم. به طور کلی، از دیدگاه او، الگوی پیشرفت غرب ایدئال نیست و کشورهای دیگر باید درصدد ایجاد الگوی پیشرفت جدیدی باشند. بر همین اساس، شریعتی ضرورت الگوی پیشرفت درون‌زا را با تمثیلی زیبا بیان می‌کند:

«برای پیشبرد جامعه‌های عقب‌مانده، دو راه بیشتر نیست: یکی راهی که در این قرن رفته‌ایم و آن، تقلید و ترجمه، وارد کردن کالاهای مادی و معنوی غرب و نابود کردن کالاهای مشابه بومی است؛ متأسفانه نتیجه معکوس بوده است و از این راه، به تجدد رسیده‌ایم؛ اما به تمدن، نه تنها نزدیک‌تر که دورتر شده‌ایم. راه دیگر که سال‌هاست بدان می‌اندیشیم، شناختن و ارزیابی کردن نیروها و استعدادها موجود در جامعه و رسوخ به آن‌ها و تزکیه و تبدیل آن‌ها به عوامل مثبت و مصالح سازگار برای بیداری، پیشرفت، رشد فرهنگ، مدنیت و تحرک خلاقانه جامعه است» (شریعتی، ۱۳۶۲: ۱۰۳۱).

شریعتی معتقد است برای ورود به تمدن جدید (الگوی پیشرفت جدید) دو راه وجود دارد: «یکی اینکه زمین شوره‌زار خشک و بایری که اکنون داریم، دست‌نزنیم، درخت‌های میوه‌دار بخریم و در این زمین‌ها فرو کنیم. در اینجا، مسلماً بعد از چند روز، باغ بسیار آبادی خواهیم داشت. به ظاهر، معجزه‌های رخ داده است؛ اما این درخت‌ها بعد از چند روز خشک می‌شود و باید دور ریخت. باید دوباره درخت میوه‌دار خرید و در این زمین‌ها کاشت. راه دوم این است که



زمین بایر را به زمین حاصلخیز تبدیل کنیم، بذر خودمان را در آن بپاشیم، آبیاری کنیم و از آن مراقبت کنیم تا بعد از چند سال میوه بدهد. آن وقت می‌توانیم بگوییم باغ داریم. این جور متمدن شدن صحیح است» (شریعتی، ۱۳۶۸: ۱۵۳ تا ۱۵۴).

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

تردیدی نیست که از نگاه اسلام، انسان از جایگاه رفیعی برخوردار است. انسان غایت هستی است و هدف از خلقت طبیعت، کمال انسان است. تکامل حقیقی انسان از مسیر دنیا می‌گذرد؛ اما دنیا مقصد و غایت انسان نیست. در جامعه اسلامی، هم به دنیا و هم به آخرت توجه می‌شود؛ به این معنا که راه سعادت انسان از مسیر این دنیا می‌گذرد. از نگاه شریعتی، جوامع بشری، در طول تاریخ، میان دنیاگرایی و آخرت‌گرایی در نوسان بوده است و به همین دلیل، هیچ‌یک از این جوامع، مصداق پیشرفت واقعی نیست؛ بنابراین لازمه جامعه پیشرفته توجه به هر دو بعد انسان است. «از آنجاکه انسان دارای دو بعد مادی و معنوی و به تعبیر دیگر، بعد خاکی و بعد خدایی است، برای انسان دوعبده، دینی لازم است که او را به آخرت‌گرایی صرف یا دنیاگرایی مطلق منحرف نکند و همواره به حالت تعادل نگه دارد؛ یعنی دینی دوعبده لازم است تا مسئولیت بزرگ بشر را تحقق بخشد» (شریعتی، ۱۳۶۹: ۱۵ تا ۱۶).

شریعتی معتقد است با پیروی از اسلام می‌توان امتی پیشرفته از بعد مادی و معنوی ساخت. «اقتدار مادی مهم است، اما به‌تنهایی کافی نیست. یکی از علت‌های اصلی که باعث شده است نظام‌های سرمایه‌داری و کمونیستی و ایدئولوژی‌های دیگر از تأسیس جامعه آرمانی عاجز بمانند، همان حذف معنویت از جامعه است. بشر در غرب کنونی، از نظر اقتدار مادی، بیش از هر زمان قوی است؛ اما از نظر معنویت به ضعف گراییده و زندگی او در غرب، بی‌معنی و پوچ و بی‌هدف شده است. به همین دلیل، امروزه بشر بیش از همه، نیازمند تفسیر معنوی از جهان و هستی و انسان و همین‌طور، نشان دادن هدف و به تعبیر دقیق‌تر فلاح است. اسلام در آغاز این عصر جدید که ایدئولوژی‌ها و مکتب‌ها از رستگاری بشر عاجز مانده است، مقام بزرگی دارد. اولاً اسلام هم با توحید ناب خویش، آن تفسیر معنوی عمیق را از جهان ارائه می‌دهد که به همان اندازه که اشراقی و آرمانی است، عقلی و منطقی نیز هست. ثانیاً اسلام با فلسفه خلقت آدم، جوهر مستقل و آزاد و متعالی از اومانیزم را نشان می‌دهد که به همان اندازه که خدایی و ایدئال است، در متن واقعیت زمینی و عینیت این جهانی قرار دارد. ثالثاً اسلام به‌عنوان دین، پایه اخلاق است؛ بنابراین نقش بحران‌زدایی دارد. رابعاً اسلام، برای انسان هدف و جهت برای زیستن است» (شریعتی، ۱۳۶۹: ۱۲۰ تا ۱۲۱؛ شریعتی، ۱۳۵۹: ۳۲).

از دیدگاه شریعتی، پیشرفت به تعالی نزدیک‌تر است تا توسعه. هدف هر دو، انسان است و می‌خواهد انسان را به نقطه بالاتری برساند تا نیاز برتری را درک کرده و برای رسیدن به آن، برنامه‌ریزی کند. در توسعه، رفاه و بهروزی مادی مطلوب است که از طریق علم، فناوری، صنعت و خدمات دنبال می‌شود. در تعالی، از رفاه، عدالت، امنیت و دانش سخن به میان می‌آید، اما جهت و مبنا معنویت است. در الگوی پیشرفت اسلامی که شریعتی مطرح می‌کند، هم علم



و هم معنویت وجود دارد. شریعتی معتقد است الگوی پیشرفت اسلامی زمینی و کاملاً عینی است و برای این ادعا، از قرآن و سه سمبل ذکرشده در آن، دلیل می آورد. شریعتی، جامعه پیشرفته با سه ضلع علم و عدالت و قدرت را در قرآن جست و جو می کند و آن را الگوی همه جوامع می داند:

«کتاب و ترازو و آهن، در سوره حدید، سه سمبل و سه رمز است. کتاب، مظهر و سمبل تفکر، ایدئولوژی، فرهنگ، علم و ایمان است. آهن، سمبل قدرت نظامی، قدرت مادی، قدرت اقتصادی، قدرت تکنیک و قدرت انسان بر طبیعت است. ترازو، سمبل برابری و عدالت و حق...» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۹۰ تا ۵۹۱). او معتقد است وجود هر سه پایه برای ایجاد جامعه پیشرفته ضروری است و نبود هریک، باعث ناقص ماندن تعالی جامعه می شود. «چنان که تاریخ نشان می دهد، تمدن ها و جامعه های بشری، هریک به علت نبود یک یا دو پایه از این سه پایه، اساس حیات متعالی اجتماع انسان را فرو ریخته است. هند آهن را نداشته است و رم ترازو را و جای دیگر، نه کتاب و نه آهن و نه ترازو را. وانگهی می توان گفت مدینه فاضله، جامعه ای است بر این سه پایه استوار... جامعه و تمدن انسانی با این سه، از هر چه دلخواه است، برخوردار خواهد بود و از هر چه گزند است، برکنار» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۹۰ تا ۵۹۱).

جامعه پیشرفته شریعتی، «امت» نام دارد. امت جامعه ای پویا و کمال طلب است. شریعتی بر این اعتقاد است که در جامعه های مختلف بشری، هدف کلی، بهزیستی و بهبود است؛ بدین معنا که آن ها در قالب نظام ها، تشکیلات و روابط حقوقی و طبقاتی و اجتماعی خاص شکل گرفته اند تا هر چه بیشتر ثروتمند، راحت، برخوردار و مرفه، آسوده، قدرتمند، مسلط بر طبیعت و بهره مند از لذایذ باشند. در صورتی که «در امت، هر چند به رفاه اقتصادی و... توجه شده است، هدف، کمال است و کمال به معنای کامل شدن افراد انسانی و جامعه انسانی است» (شریعتی، ۱۳۵۷: ۴۳ تا ۴۲؛ شریعتی، ۱۳۷۰: ۳۱۹).

این جامعه و الگوی پیشرفت (امت) نمونه ای متعالی از پیشرفت است که کاملاً عینی و برای همه مردم جهان دست یافتنی است. امت، الگوی پیشرفت و راهکار نجات بخش بشر است. از نظر شریعتی، هدف این است که امتی تشکیل شود تا از سویی، در پهنه زمین و متن زندگی و زمان، دعوت به خیر کند و به خوبی و زیبایی بخواند و هم با زشتی ها و پلیدی ها مبارزه کند و از سوی دیگر، تیپ ایدئال و نمونه متعالی و الگوی عینی برای همه مردم جهان باشد «تا نشان دهد که چگونه انسانی باید بود و چگونه جامعه ای باید ساخت» (شریعتی، ۱۳۶۲: ۴۶۴ تا ۴۶۵). از نظر شریعتی، امت، روح جمعی است که نبود آن، سبب فروپاشی جامعه می شود. بنابراین تا این روح اجتماعی نباشد، مفهوم جامعه واقعی و در نتیجه، توسعه اجتماعی محقق نمی شود؛ بنابراین سمت و سوی جامعه پیشرفته، کمال است و راه رسیدن به آن، ارتقای سطح زندگی و پیشرفت اقتصادی همراه با اصول انسانی و توجه به جنبه های قدسی و معنوی انسان هاست.

۲. شریعتی درباره امت و در تحلیل آن می نویسد: «در این اصطلاح، این مفاهیم وجود دارد: ۱. اشتراک در هدف و قیله؛ ۲. رفتن به سمت قیله و هدف؛ ۳. لزوم رهبری و هدایت مشترک. پس امت عبارت است از جامعه ای انسانی که همه افرادش که در یک هدف مشترک اند، گرد هم می آیند تا به سوی ایده آل حرکت کنند» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۴۹۴).



به‌طور کلی، دغدغه شریعتی ارائه رهنمود و تعیین جهات کلی پیشرفت است و نه تعیین دقیق جزئیات الگو. این موضوع از اعتبار و اهمیت بحث‌های او در زمینه تدوین الگوی پیشرفت نمی‌کاهد؛ زیرا استخراج جزئیاتی برای الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی از میان نظریه‌های او امکان‌پذیر است.

شریعتی می‌گوید، جامعه پیشرفته حقیقی (امت) سه ضلع دارد: علم و قدرت و عدالت. علاوه بر این، تأکید اسلام بر روح جمعی و کمال‌طلبی، مسیر پیشرفت را به گونه‌ای هموار کرده است که کاستی‌های تمدن غربی، از جمله بحران معنا و حاکمیت مطلق عقل ابزاری را پوشش می‌دهد. به بیان دیگر، جامعه پیشرفته علاوه بر عدالت و علم و قدرت، نیاز به مؤلفه‌ای اجتماعی به نام روح جمعی و انسجام اجتماعی دارد. اسلام این روح جمعی را در قالب امت بیان کرده است و نتیجه و هدف همه این‌ها کمال و تمدن است.

عدالت و قدرت و علم ← همراه با روح جمعی (امت) = کمال انسان و جامعه متمدن
از دیدگاه شریعتی، در کنار مفاهیم و مدل فوق، در اسلام، مفاهیم و اصولی سازنده و مترقی وجود دارد. این مفاهیم برای تدوین الگوی پیشرفت مطلوب، محتوا و مضمونی مساعد دارد و جهات پیشرفت را مشخص می‌کند. در اینجا، به برخی از این مؤلفه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. طبیعت‌گرایی و توجه‌دادن انسان به نظام طبیعت و اسرار آن
«همه مذاهب می‌خواهند انسان را دور از طبیعت رشد بدهند؛ در حالی که اسلام می‌خواهد انسان را در متن طبیعت، تکامل بدهد و در متن اقتصاد و در متن مادیت، تکامل معنوی بخشد» (شریعتی، ۱۳۶۱: ۵۸).

«در سراسر قرآن، توجه‌دادن انسان به جزئیات و محسوسات و امور طبیعی به چشم می‌خورد. متد قرآن، عینی و حسی و تجربی است و افراد را وادار به تفکر و بررسی در مادیات و امور طبیعی می‌کند» (راد، ۱۳۸۲: ۲۵۶).

۲. توجه به همه ابعاد زندگی
«اسلام، برخلاف مذاهب دیگر، در همه زمینه‌های زندگی فردی، اجتماعی، مادی و معنوی دخالت می‌کند و به آن نظر دارد» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۲۷۶).

۳. وحدت و سازگاری معاش و معاد
«اسلام، معاش و معاد را، مادیت و معنویت را، دنیا و آخرت را از هم جدا و با هم متضاد نمی‌داند؛ بلکه اساساً دنیا را تنها جایگاه کار، تولید، تکامل، سازندگی، کسب ارزش‌های مادی و معنوی و سعادت اخروی معرفی می‌کند» (شریعتی، ۱۳۶۰: ۱۳۷).

۴. رابطه معقول با خدا
«در اسلام، انسان در برابر خدا ذلیل نمی‌شود؛ چون دوست و امانت‌دار و خویشاوند او در زمین است، تعلیم‌یافته خدا و مسجود فرشتگان خداوند است» (شریعتی، ۱۳۶۹: ۱۶ تا ۱۵).

۵. نفی فقر در جامعه
«در جایی که مسئله فقر اقتصادی مطرح است، اسلام بر اصالت اقتصادی و پیشرفت و برخورداری هر چه بیشتر تکیه می‌کند. این سه تعبیر «معروف» و «خیر» و «فضل» خدا که



هر سه در قرآن و حدیث به معنای ثروت مادی است، نشان‌دهنده این است که قرآن این همه به زندگی مادی و طبیعی اهمیت می‌دهد» (شریعتی، ۱۳۶۰: ۲۵؛ شریعتی، ۱۳۶۱: ۲۴۰).

ع. احترام به اصالت ملت‌ها

«مسئله مخالفت اسلام با تبعیض‌های نژادی و برتری‌جویی‌های قومی، به معنای مخالفت اسلام با وجود ملیت‌های گوناگون نیست؛ بلکه اسلام با اعتراف به وجود اختلاف میان ملت‌ها و در نتیجه، اقرار و احترام به اصالت‌های وجودی ملت‌ها می‌کوشد در رابطه میان آن‌ها، اصل تعارف را جانشین اصل تعارض سازد. در نتیجه، به مرحله‌ای می‌رسد که در عین حال که یک ایدئولوژی مشترک و جهانی و ماوراء ملی، یعنی انسانی و به تعبیر اسلام، خدایی، در میان ملل حاکم شود، هر ملت اصالت، شخصیت، آزادی، استقلال و در نتیجه سیادت خویش را بر خویش حفظ کند» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۲۵ و ۱۴۷).

۷. وحدت میان تضادها

«دنیا آخرت، جسم روح، معنوی مادی، انسانی اجتماعی، آزادی مسئولیت، طبیعت ماوراء الطبیعه و...» (شریعتی، ۱۳۶۴: ۱۳۷).

هدف شریعتی از بیان مفاهیم فوق این است که نشان دهد اسلام، دین این دنیایی نیز هست و برای زندگی کردن در این دنیا برنامه دارد. برنامه اسلام، برنامه‌ای مترقی است که ناسازگاری‌های موجود میان دو بعد پیشرفت دنیوی و معنوی در سایر مذاهب را پوشش می‌دهد. شریعتی معتقد است با فعال کردن چنین مفاهیمی می‌توان الگویی تبیین کرد که از طریق آن، انسان در کنار پیشرفت مادی، به هدف و معنای زندگی که همان کمال است، دست یابد. بدین ترتیب، از دیدگاه او، دنیا بستر تکامل انسان است و جامعه، برای رشد، به هدفمندی و برنامه نیاز دارد. اسلام می‌تواند هدفمندی و برنامه پیشرفت جامعه را تدوین کند. شریعتی، با به کار بردن مفاهیم فوق، نسبت بین انسان و طبیعت و زندگی دنیوی را مشخص می‌کند. وی معتقد است، انسان از سویی در مواجهه با طبیعت و بهره‌وری از آن، رابطه خویش با خداوند را لمس می‌کند و از سوی دیگر، با عمران و آبادانی دنیا مسیر تکامل در حیات اجتماعی خود را هموار می‌کند. نتیجه اینکه به دو دسته از علوم نیاز داریم: ۱. علوم که اسرار طبیعت و طرق بهره‌وری و تعامل با آن را کشف کند؛ ۲. علوم که روحیات و روان انسان و جامعه را تحلیل کند. در ادامه، شریعتی به مفاهیمی از جنس ملیت و تاریخ اشاره می‌کند که در کنار اسلام و در ذیل آن، معنا پیدا می‌کند و برای کمال انسان و جامعه مؤثر است.

پس از بیان گزاره‌های اصلی در اندیشه شریعتی، در بحث از الگوی اسلامی پیشرفت، اکنون مؤلفه‌های ملی از دیدگاه او را بیان می‌کنیم. شریعتی، در نظریه بازگشت به خویشتن، پیشرفت را بر بنیاد ملیت و نژاد و ادبیات ملی تعریف می‌کند. او معتقد است بازیابی شخصیت انسانی و اجتماعی بر دو اصل استوار است: «آشنایی با خویشتن و ایمان به خویشتن» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۳۶۸). وی در خصوص شناخت از خویشتن می‌گوید: «در مرحله اول، باید بفهمیم که از چه نژادی، چه ملیتی، چه تاریخی، چه فرهنگی، چه زمانی و چه ادبیاتی هستیم و به چه افتخارها و نبوغ‌هایی وابسته‌ام» (شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۰۱). او در ادامه، به راه‌هایی اشاره می‌کند که با



شناخت از خویش حاصل می‌شود:

۱. حفظ و تقویت زبان ملی

بنا به دیدگاه شریعتی، زبان و خط ملت نقش بسزایی در پیشرفت هر کشور دارد. بدون تأکید بر زبان ملی، ملت دست‌پرورده استعمار فرهنگی و به آن، وابسته می‌شود. «زبان و خط بزرگ‌ترین پیوند حال با سنت است. چنانچه زبان و خط عوض شود و کسی نتواند خط خود را بخواند، مجبور است کتاب‌هایی را بخواند که در ظرف چند سال، استعمار فرهنگی به‌دلخواه انتخاب و تهیه کرده است. در اینجا، این افراد حتی اگر دارای فرهنگ غنی باشند، استعمار می‌تواند آن‌ها را به‌شکل دلخواه درآورد؛ اما موقعی که پیوند با گذشته قطع نشده است، این امکان وجود ندارد. زیرا مکتب و فرهنگ گذشته با تمام خصوصیاتش و به زبان خویش در دسترس قرار دارد» (شریعتی، ۱۳۷۰: ۱۸۱). وی در ادامه می‌افزاید: «اگر بیندیشیم که زبان ملت به‌عنوان وسیله تبادلی فکری و تفاهم میان افراد است و ادب، آینه‌ای است که شخصیت وی در آن، متجلی است و هر ملت می‌تواند خود را ببیند، بازیابد، حس کند و بشناسد، می‌توانیم ارزش عظیم این نهضت را در تکوین شخصیت ملی و حتی پیکره وجودی و نیز در گسترش فرهنگ در سطح توده مردم ارزیابی کنیم» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۲۰۶).

۲. خویشتن ملی

شریعتی نقش ملیت را در بازاندیشی و شناخت دوباره خویشتن و در نتیجه، پیشرفت حقیقی هر ملت، پررنگ می‌داند. وی اساساً در بازگشت به خویش، خویشتن ملی و مذهبی را این‌گونه روشن می‌سازد: «من، یک شرقی مسلمان ایرانی هستم و باید در لاک ملیت و مذهب خویش خیزم: ملیتی متکی به تاریخ و اسلامی متکی به توحید، تا نخست، در برابر آنچه به نفی هویت و موجودیت من برخاسته است، قدرت مقاومت بخشد و در کنار چهره‌های ملل جهان، شناسنامه‌ام دهد و تکیه‌گاه ایستادن و سرمایه خودماندم عطا کند و دوم، در برابر هجوم ایده‌ها و مکتب‌های وارداتی که یا مسموم‌اند یا مشکوک یا موهوم، تکیه‌گاه ایستادن و سرچشمه ایمان و اخلاق که از عمق فطرت و اعماق تاریخ و فرهنگ و متن اجتماعی‌ام نشئت می‌گیرد. آیا سزاوار سرزنشم؟» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۱).

شعار بازگشت به خویشتن، بازگشت نقادانه به گذشته است و نه گزافه‌گویی درباره ملیت و تاریخ.

۳. بهره‌گیری از متد صحیح در شناخت فرهنگ

شریعتی معتقد است برای شناخت دقیق خویشتن لازم است تمامی عناصر در فرهنگ ملی را واکاوی دقیق علمی یا به‌قول گیدنز، بازاندیشی کنیم تا عناصر متضاد با جامعه پیشرفته و انسانی را بشناسیم. «باید با نگاه امروز شروع به کندوکاو دقیق علمی در متن مایه‌ها و سرمایه‌های انسانی و علمی و فرهنگی‌مان کنیم و عوامل ارتقا و انحطاط فرهنگ و تمدن خود را بررسی کنیم» (شریعتی، ۱۳۶۸: ۵۱۵).



۴. تصفیه و پالایش منابع فرهنگی

«لازمه ایمان به خویشتن، تصفیه و پالایش منابع فرهنگی است و اینکه نقاط قوت خود را شناسایی کرده و آن‌ها را تقویت کنیم و حتی مواد خام فرهنگی را که تعفن‌زا هستند و عفونت تولید می‌کنند، به انرژی سازنده، روشنگرانه، خلاق و جهش‌دهنده تبدیل کنیم» (شریعتی، ۱۳۶۸: ۳۲۶ و ۳۲۹).

۵. بازگشت به خویشتن

بازگشت به خویش، یعنی تعریف دوباره انسان و خودآگاهی و اینکه هر انسان، ابتدا، خود را براساس شخصیت تاریخی و فرهنگی خویش تعریف کند (شریعتی، ۱۳۶۹: ۳۴۷). قصد شریعتی، بازگشت فی‌نفسه به تاریخ نیست؛ بلکه تاریخ و فرهنگ به معنای سرچشمه مقاومت و نیرودهندگی است که سرشار از امکانات برای توسعه و خودشناسی و پتانسیل‌های تازه برای ساختن آینده است؛ یعنی کشف خویش به‌عنوان موجودی انسانی و کشف ماهیت اصیل خویش که سازنده روح است؛ آن روحی که ما را سازنده و مبتکر و تولیدکننده معنوی و مادی می‌سازد (شریعتی، ۱۳۶۹: ۳۴۶). به باور شریعتی، گذشته که سرشار از عظمت است، باعث اعتمادبه‌نفس جامعه می‌شود و این موضوع، زمینه را برای بنیان گذاشتن تمدنی متفاوت از غرب و برپایه ارزش‌های فرهنگی جامعه فراهم می‌آورد. شریعتی برای خلاصی انسان از معضلات پیشرفت غربی، راهکاری انتزاعی و متافیزیکی ارائه نمی‌دهد. او از بازگشت به خویشتن سخن می‌گوید: «از طریق بازگشت به خویش است که می‌توان بر بحران معنا و هویت و بی‌شخصیتی انسانی و ملی غلبه کرد. بازگشت به خویش، نهضتی پیشرو و مترقی برای نجات از خودبیگانگی و حلول بیگانه در ماهیت انسانی و هویت ملی و فرهنگی خود و در نتیجه، بازیافتن حقیقت ازدست‌رفته و ارزش‌های غارت‌شده خویش است» (شریعتی، ۱۳۶۶: ۲۰ و ۳۷۷). از سخنان شریعتی برمی‌آید، جامعه‌ای که براساس اصول تاریخی و فرهنگ و اصالت‌های معنوی خویش بنا شود و مصالح کاربردی غربی را برگزیند، می‌تواند زندگی در حال رشدی بسازد. «انسان‌هایی که دارای شخصیت و هویت فرهنگی خویش باشند، قادر هستند تمدن و اندیشه و تولید نیز داشته باشند» (شریعتی، ۱۳۵۷: ۱۸ و ۴). در نگاه او، انسان کامل انسانی است که از خود، آگاهی دارد. این فرد، به جامعه فرهنگی و تاریخی خاص خود وابسته است و شخصیت انسانی او در پرتو ذخایر معنوی و تاریخی جامعه‌اش ساخته می‌شود. او معتقد است هویت و شخصیت ریشه در گذشته و تاریخ دارد و گسست از گذشته تاریخی و فرهنگی به بی‌هویتی می‌انجامد. انسان بی‌هویت که گذشته ندارد، آینده نیز نمی‌تواند داشته باشد.

براساس مطالب ذکرشده، می‌توان الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی شریعتی را به شکل زیر بیان کرد:



جامعهٔ متمدن



روح جمعی و انسجام



عدالت و قدرت و علم



زبان ملی و پالایش فرهنگ و بازگشت به خویشتن

نتیجه‌گیری

شریعتی، پیشرفت غربی را نه‌تنها ناتمام می‌داند، بلکه معتقد است برای دستیابی به پیشرفت باید براساس مشخصات فرهنگی و تمدنی خود عمل کنیم. شریعتی، عقل ابزاری را که مهم‌ترین شاخص در پیشرفت دنیای متمدن غربی است، رد نمی‌کند. وی می‌گوید پیشرفت فقط توانایی و برخوردار بودن نیست؛ بلکه پیشرفت و شاخصهٔ وجود و زندگی متعالی، آگاهی و ارزش و فضیلت است. او بر تقوا تکیه می‌کند و آرمانش نیز تکامل و فلاح است. بر همین مبنا، زندگی متعالی را در پرتو ایمان جست‌وجو می‌کند و وظیفهٔ علم را یافتن حقیقت می‌داند؛ در صورتی که علم و عقل ابزاری موجود، در جست‌وجوی قدرت است و زندگی پیشرفته بر ارضای هرچه بیشتر غرایز استوار است. شریعتی مهم‌ترین ویژگی قرون جدید را علم و ماشین و پول می‌داند و سرآغاز انحطاط در جامعهٔ بشری را نیز ماندن در این میدان معرفی می‌کند. از نظر شریعتی، علم اثباتی که تعیین‌کنندهٔ مسیر پیشرفت است، انسان را در خدمت پول و قدرت در می‌آورد و آفرینندگی بشر و توجه به مبدأ و مقصد اصلی آفرینش را از وی می‌گیرد. وی از توسعهٔ نامتوازن و شتابان اقتصادی و ابزاری، ماشینی‌شدن زندگی انسان‌ها و گسترش بوروکراسی‌های بزرگ که خردکنندهٔ زندگی اجتماعی است، انتقاد می‌کند. از دیگر نقدهای شریعتی به الگوی پیشرفت غربی، مصرف‌گرایی حاصل از این تمدن است. این مصرف‌زدگی به‌دنبال پیشرفت غربی ایجاد و باعث شکل‌گیری نیازهای کاذب شده است و شریعتی آن را خطری بزرگ برای تعالی انسان و جامعه می‌داند. وی کشورهای جهان‌سوم را از درافتادن در این منجلاب که درنهایت، تمدن مصرفی بدون تولید ایجاد می‌کند، برحذر می‌دارد. شریعتی با تحلیل دربارهٔ پیشرفت تمدن غربی به این نتیجه می‌رسد که باور به چنین پیشرفتی باعث سلطهٔ عقل ابزاری ماشین‌ساز، ساینسیسم، سرمایه‌داری و از خودبیگانگی انسان است. او می‌گوید انسان تا زمانی که مذهب و تاریخ و نیازهای خودش را دارد، خود، باقی می‌ماند و از موقعیت خود، آگاه می‌شود، خود را از دیگران متمایز می‌سازد و به‌دنبال پیشرفتی با ویژگی‌های خود است.

شریعتی الگوی پیشرفتی را جست‌وجو می‌کند که هم مذهبی (اسلامی) باشد که البته، در این راه، بایستی در بینش مذهبی تحول ایجاد کرد و هم با تاریخ و فرهنگ ایرانی منطبق باشد. بر این اساس، او از علم حقیقی سخن می‌گوید که پدیده‌ای معنوی است و معرفت



وجودی و فضیلت درونی انسان‌ها را رشد می‌دهد. شریعتی الگوی اسلامی پیشرفت را در سه سبیل ذکرشده در قرآن جست‌وجو می‌کند. از نظر وی، کتاب مظهر تفکر و علم است، آهن نشانه قدرت نظامی و مادی است و ترازو نماد عدالت و برابری است. وی این سه مؤلفه را اساس جامعۀ پیشرفته برمی‌شمارد و غفلت از هر یک از این اصول را به‌معنای پیشرفتی ناقص می‌داند. به‌طور کلی، جهت پیشرفت، کمال‌طلبی و راه آن، توجه به هر دو بعد اقتصادی و معنوی است. در کنار این توجه به اسلام، شریعتی معتقد است هر جامعه برای دستیابی به پیشرفت و تکامل باید به اصالت‌های تاریخی و فرهنگی خود نیز توجه کند و هویت خویش را بازشناسد. به‌طور کلی، رهنمودهای او برای دستیابی به الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی در سه جمله خلاصه می‌شود: رجوع به متن اسلام، تقلید نکردن از تمدن غربی (عقل ابزاری) و توجه به لایه‌های معرفتی و فرهنگی خویشتن.



کتابنامه

۱. بومر، فرانکلین لوفان، ۱۳۸۲، جریان‌های بزرگ در اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازانديشي اسلام و ايران.
۲. راد، فیروز، ۱۳۸۲، جامعه‌شناسی توسعه فرهنگی، تهران: چاپخش.
۳. سریع القلم، محمود، ۱۳۸۲، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۳. شریعتی، علی، ۱۳۵۶، مجموعه آثار ۲ (خودسازی انقلابی)، تهران: حسینیه ارشاد.
۴. شریعتی، علی، ۱۳۵۷، مجموعه آثار ۴ (بازگشت به خویشتن)، تهران: حسینیه ارشاد.
۵. شریعتی، علی، ۱۳۵۷، مجموعه آثار ۵ (ما و اقبال)، تهران: حسینیه ارشاد.
۶. شریعتی، علی، ۱۳۵۷، مجموعه آثار ۷ (شیعه)، تهران: حسینیه ارشاد.
۷. شریعتی، علی، ۱۳۵۷، مجموعه آثار ۹ (تشیع علوی و تشیع صفوی)، تهران: تشیع.
۸. شریعتی، علی، ۱۳۵۹، مجموعه آثار ۱۲ (تاریخ تمدن)، تهران: دفتر تدوین و تنظیم آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی.
۹. شریعتی، علی، ۱۳۵۹، مجموعه آثار ۱۴ (تاریخ و شناخت ادیان)، تهران: تشیع.
۱۰. شریعتی، علی، ۱۳۶۱، مجموعه آثار ۱۶ (اسلام شناسی)، تهران: قلم.
۱۱. شریعتی، علی، ۱۳۷۱، مجموعه آثار ۱۹ (حسین وارث آدم)، تهران: قلم.
۱۲. شریعتی، علی، ۱۳۶۸، مجموعه آثار ۲۰ (چه باید کرد)، تهران: قلم.
۱۳. شریعتی، علی، ۱۳۶۰، مجموعه آثار ۲۲ (مذهب علیه مذهب)، تهران: سبز.
۱۴. شریعتی، علی، ۱۳۶۱، مجموعه آثار ۲۳ (جهان بینی و ایدئولوژی)، تهران: مونا.
۱۵. شریعتی، علی، ۱۳۶۹، مجموعه آثار ۲۴ (انسان)، تهران: الهام.
۱۶. شریعتی، علی، ۱۳۷۱، مجموعه آثار ۲۶ (علی)، تهران: آمون.
۱۷. شریعتی، علی، ۱۳۷۱، مجموعه آثار ۲۷ (بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی)، تهران: الهام.
۱۸. شریعتی، علی، ۱۳۶۲، مجموعه آثار ۲۸ (روش شناخت اسلام)، تهران: چاپخش.
۱۹. شریعتی، علی، ۱۳۷۰، مجموعه آثار ۲۹ (میعاد با ابراهیم)، تهران: مونا.
۲۰. شریعتی، علی، ۱۳۷۱، مجموعه آثار ۳۰ (اسلام شناسی)، تهران: چاپخش.
۲۱. شریعتی، علی، ۱۳۷۰، مجموعه آثار ۳۱ (ویژگی‌های قرون جدید)، تهران: چاپخش.
۲۲. شریعتی، علی، ۱۳۶۲، مجموعه آثار ۳۳ (گفت‌وگوهای تنهایی)، تهران: آگاه.
۲۳. شریعتی، علی، ۱۳۶۶، مجموعه آثار ۳۵ (آثار گونه‌گون)، تهران: آگاه.
۲۴. مارکوزه، هربرت، ۱۳۵۰، انسان تک‌ساحتی، ترجمه محسن مویدی، تهران: امیرکبیر.
۲۵. نصر، سیدحسین، ۱۳۷۹، نیاز به علم مقدس، ترجمه حسن میاندری، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۲۶. هابرماس، یورگن، ۱۳۸۰، جهانی‌شدن و آینده دموکراسی: منظومه پساملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز.